

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۳ جلسه از تاریخ ۱۳۷۷/۳/۶ الی ۱۳۷۷/۳/۱۶ به بحث پیرامون «مبانی نظام استناد توزینی» پرداخته است. این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نو، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

جلسه اول ۷

جلسه دوم ۲۱

جلسه سوم ۲۵

بسمه تعالی

مبانی نظام استناد توزینی

جلسه اول

تاریخ: ۱۳۷۷/۳/۶

حجه الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی: بسم الله الرحمن الرحيم. [صلوات و دعا] موضوع بحث ما در این رابطه است که هرگاه ما سه مرحله "تجزیه، تحلیل، تدبیر" را بصورت یک قاعده عام، برای هر نوع موضوعی، اعم از "شیء عینی" و "مفهوم نظری" در اختیار داشته باشیم، علی القاعده در مرحله "تجزیه" باید قدرت جداسازی خصوصیات یک موضوع را داشته باشیم، که اگر آن خصوصیات خوب تجزیه شود، امکان "تحلیل" را به ما خواهد داد و اگر امکان تحلیل را پیدا کردیم باید امکان "ترکیب" را داشته باشیم. مثلاً ما می‌خواهیم سنگ سلیس را استخراج کنیم تا بتوانیم شیشه بدست آوریم. مقصد ما دست یافتن به شیشه است. پس ابتدائاً باید ببینیم که این سنگ از چه اجزایی تشکیل شده است و چگونه می‌توان اجزاء آنرا از یکدیگر جدا کرد و یا بعبارت دیگر باید متغیرهای تغییرش را بشناسیم.

مثلاً سنگ سلیس را تجزیه می‌کنیم و می‌بینیم که از ده ماده تشکیل شده است و در وقت ذوب شدن، وضع ترکیبی آنها تغییر نمی‌کند و از یک آلیاژ خاصی که مخلوط با سلیس را به شما بدهد بیرون می‌آید. بعد باید متغیرهای هر کدام از این اجزایی را که می‌خواهیم مورد بحث قرار بدهیم بشناسیم. مثلاً از اجزای سنگ سلیس، شیشه‌اش را می‌خواهیم، لذا باید متغیرهای شیشه را بشناسیم. وقتی متغیرهایش را شناختیم، به تناسب اجزای تشکیل دهنده‌اش، قدرت تحلیل شیشه را خواهیم داشت و شناخت انواع و اقسام شیشه‌ها برای ما ممکن خواهد بود. مثلاً می‌توانیم از شیشه نشکن و یا کریستال شفاف و شیشه بدون موج و یا انواع خصوصیات را که از جهت سختی و یا از جهت تراش خوردن و آمادگی برای هرگونه فرم‌گیری، دارا است

تعریف ارائه بدهیم. چون نسبت‌های بین متغیرهایش را می‌شناسیم. بعد می‌توانیم نظر بدهیم که مثلاً شیشه بدون موج برای پنجره و یا شیشه موج‌دار برای عینک مناسب است و الی آخر... و می‌توانیم نظر بدهیم که مثلاً نوع شیشه‌ای که برای عینک یا ذره‌بین می‌خواهید باید از شیشه‌ای باشد که سیقل خوردن آن تا فلان درجه ممکن باشد. بنابراین ما نوع خاصی از شیشه را برای کارآمدی خاصی در اختیار داریم که نسبت به عواملش تعریف شده است. بعد باید بتوانیم ترکیب آن را، یعنی قواعد آنرا در نسبت‌های خاصی و نحوه ترکیبی خاصی - مثلاً شیشه عینک را بدهد - درست کنیم. پس به صورت قاعده کلی، بدون تحلیل، امکان شناسایی متغیرها ممکن نیست. و بدون تجزیه - از تجزیه ابتدایی یعنی تجزیه سنگ سلیس و غیرسلیس تا تجزیه عوامل خود سلیس - هیچ یک را نمی‌توان تحلیل کرد. تحلیل در حقیقت تحلیل نسبت است، که امکان درست کردن تناسب و درست کردن ترکیب وضعیت متناسب و مطلوب را نتیجه می‌دهد. این مسئله عیناً در مفاهیم هم همین‌گونه است. یعنی تا قدرت تجزیه اوصاف یک مفهوم برای فرد ایجاد نشود، قدرت مفهوم‌سازی امکان نخواهد داشت. هر قدر که قدرت تجزیه اوصاف پیدا شد، به همان نسبت قدرت تحلیل خواهد داشت. گاهی فقط قدرت تحلیل عناوین کلی انتزاعی را دارد، تجزیه و ترکیبش هم همانطور خواهد بود. گاهی مفهوم را بصورت یک شیء کارآمد، که می‌شود کارآمدی‌اش را افزایش داد نگاه می‌کند، حتماً باید بتواند برای او عواملی را متذکر شود که یقیناً اگر نسبت‌هایش تغییر کند، مفهوم جدید، کارآمدی جدید در پی خواهد داشت.

در استناد هم به همین صورت است. استناد حتماً باید یک مرحله‌ای داشته باشد که بتواند یک متن را تقسیم کند، و پس از تقسیم باید این قدرت را داشته باشد که برای آن منته‌ای رسم کند. یعنی منته‌ای فرضی داشته باشد. بعد بتواند بگوید این مفهوم با چه عواملی می‌تواند با این منته‌ای داشته باشد پس وجود "فرضیه" برای تحلیل ضروری است. بدون فرضیه، تحلیل و شناختن عوامل، و نسبت بین عوامل امکان پذیر نیست. پس یک فرضیه باید پس از داشتن فرضیه برای یک نحوه تأثیر، و شناختن عوامل آن باید بتواند تناسب متن را نسبت به آن عوامل یاد شده مشاهده کند و بعد از مشاهده تناسب آن، قدرت ایجاد یک نسبت

استنادی را پیدا می‌کند، که بگوید این تدبیر و این تحکیم و این محصول، بوسیله این نسبت‌هایی که بین این عوامل، بر اساس مفروض من وجود دارد، به این کلام منسوب می‌شود. مفروض - که می‌خواهد عواملی را ذکر کند - گاهی از فلسفه برمی‌خیزد و گاهی هم از یک مصوبه برمی‌خیزد. در اینجا مصوبه‌هایی داریم که آن مصوبه‌ها را به عواملی تقسیم کردیم، که آن عوامل را در شناختن وضعیت منتهی موثر می‌دانیم. چون آنها را در شناختن منتهی موثر می‌دانیم، مجبوریم آنها را در تحلیل دخالت بدهیم. بنابراین این سه دسته کاری که ذکر کردیم ضروری به نظر می‌رسند و نه تنها لازم هستند، بلکه کافی هم هستند. یعنی هر چیزی که بخواهد عاملی را برای ارزیابی منتهی ذکر کنند، همان باید به گونه‌ای در دسته‌بندی‌های تحلیلی حضور داشته باشد. اگر چیز بیرونی بخواهد وارد شود، معلوم است که می‌خواهد براساس دو پایگاه تحلیل شود، که ما ترجیح می‌دهیم که حتماً براساس یک پایگاه یعنی یا پایگاه فلسفی و یا پایگاه تصویری تحلیل شود. که بخش تحلیل براساس پایگاه تصویری کار می‌کند.

یک سؤال در اینجا مطرح می‌شود و آن این که آیا تحلیلی را که ارائه می‌دهید به نوع تجزیه شما منسوب است یا به نوع تدبیری که می‌کنید برمی‌گردد؟ پس عوامل منتهی‌های ما در این ورقه در بخش تدبیر آمده است، و عوامل تجزیه‌ای ما، تجزیه دوم را انجام می‌دهند. یعنی یک تجزیه متن برحسب تدبیر خاصی که نسبت به موقعیت، مناسبت، مرجع، نشر، جلد و صفحه و تقطیع خود صحیفه مناسب می‌دانستیم انجام گرفته و یک تجزیه مرتبه دومی هم درست شده است که نامش را تحلیل گذاشتیم. بنابر مبنای ما تجزیه اینچنینی صحیح نیست، بلکه رتبه تحلیل تجزیه نامیده می‌شود. تجزیه‌ای که ما در اینجا داریم از جهت موضوع_موضوعش خود مفهوم نیست بلکه "شان نزول" است. عبارت دیگر دارد مرحله پیدایش آن را بیان می‌کند عبارت دیگر مفهوم عقلی نیست، تا تجزیه‌اش صرفاً عقلی انجام بپذیرد و تحلیل آن هم بر یک فرضیه عقلی، و تدبیرش هم عقلی باشد. بلکه موضوع کار ما یک موضوع نقلی است که در تجزیه شان نزول و یا علت پیدایش به دنبال آن می‌آید. در تحلیل صحبت از مسئله دلالت و خصوصیات دلالت، یعنی القاء به جامعه و شرائط مخاطب می‌باشد. عبارت دیگر شرائط مخاطب در مرحله تجزیه است و تحلیل، عوامل مخاطب

است. عوامل مخاطب طبیعتاً عوامل لفظی است و بعد در تدبیر، همان کاری را می‌کنیم که در تحلیل عقلی می‌کنیم. حالا اگر مفهوم ما مفهوم نقلی شد [کار چگونه خواهد بود؟] پس اولین قسمت کار ما این است که [مشخص کنیم] که شان نزول این مطلب و علت پیدایش تاریخی این مطلب چیست؟ مرتبه دوم کار این است که ببینیم از چه ابزارهایی استفاده شده است و مرتبه سوم این است که ببینیم چه سهم تأثیری را می‌خواهیم به این بدهیم که در اینجا براساس نقلی تنظیم شده است نه عقلی محض. گفتیم که ما فرمایشات حضرت امام (ره) را به عنوان یک مدیر جامعه، که در شرایطی خاص در جامعه کار می‌کرده است نگاه می‌کنیم، نه در کرسی‌های فلسفی آنچنان که یک مفهوم را به یک تجزیه و تحلیل و ترکیبی رسانده باشند. پس دلایل کلی ما این است که برای یک نقل، شرایط شان نزول و یا شرایط بیان و یا شرایط مخاطب را تمام کنیم و سپس ابزارهای مخاطب، کنیم و بعد از آن ببینیم که حاصل و نتیجه و وزنش در مخاطب‌های مختلف چگونه است.

آقای مهندس حسینی: اینکه برای [؟] این نوع تحلیل، نوع متن و نوع دلالت مورد تأکید کفایت می‌کند، این را توضیح دهید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی: برای تحلیل ابزاری، (نه تحلیل اصلی) چیزهایی که در رابطه با ابزار هست حتماً باید وجود داشته باشد. چیزهایی که برای ابزار وجود دارد یکی نوع متن است که برای آن خصوصیتی قائل شدیم که ابتدائاً آن خصوصیات را قرار می‌دهیم. و بعد از اینکه شان نزول تمام شد و وارد مرحله مخاطب شدیم، می‌گوییم که موضوع مخاطب در اینجا چه چیزی بوده است؟ موضوع در اینجا که منزلت ابزار ذکر می‌شود، به این معناست که صرف نظر از اینها چه دستوری داده شده است. در اول کار، موضوع یکبار در برگه ذکر شده است و لکن ما آنرا کافی نمی‌دانیم، بلکه در دسته‌بندی بزرگ موضوعی دیگری می‌خواهیم موادی که بکار گرفته شده است را موضوعاً مورد دقت قرار بدهیم. می‌گوئیم که آیا نوع متن توصیفی یا تکلیفی و یا ارزشی است؟

س: ابتدائاً چه ضرورتی دارد که این قضیه برای ما روشن شود یعنی اگر این خصوصیات از متن مشخص نشود آیا ضروری به کار ما وارد می‌شود؟ لطفاً اینرا بفرمائید تا لزوم کار اثبات شود.

ج: ما اگر مواد را بعنوان ابزاری که می‌خواهد تصرف کند به رسمیت نشناسیم، این نشناختن به این معناست که ابزارهایی که در این مواد بکار گرفته می‌شود با اجمال بکار گرفته می‌شود، مثلاً هرگز "امر" روی موضوع توصیفی نمی‌آید.

س: فراموش نکنیم که ما از هر نوع آن، اعم از "توصیفی، تکلیفی، ارزشی" می‌خواهیم سیاست استخراج کنیم پس همه آنها را در موضع سیاست گذاری دیده‌ایم.

ج: اگر توصیفی باشد، از توصیف "امر" بیرون نمی‌آید، اما خصوصیت مبین "امر" از آن حاصل می‌شود. یعنی می‌گوید اینگونه بود و اینگونه شد. یعنی دارید توصیف می‌کنید. مثلاً روحانیت خودش را از امور کنار کشید و این فساد پیدا شد. خصوصیت شرائط تکلیف را بیان می‌کند. در امور ارزشی، مثلاً مردم بی‌اعتنا شدند و ما این بی‌اعتنایی را تبلیغ کنیم. مثلاً مردم به یک مطلبی مبتلا شدند و آنهایی که مبتلا نشدند موفق شدند که چه کارهایی را انجام بدهند. ما اگر آن دسته‌بندی اول را در رابطه با "مواد" نداشته باشیم، اولاً بدانیم که در بخش ابزارهای مخاطب قرار داریم و تحلیل تحلیل ابزاری است و در تحلیل، ابزاری اداتی داریم که باید آن ادات را بشناسیم. ولی خصوصیت ادات نسبت به موضوعشان فرق دارد، یک موضوعاتی داریم و مفروض ما این است که موضوع نوع توصیفی و یا تکلیفی و یا ارزشی است، کلی‌ترین دسته‌بندی که در مورد مواد وجود دارد. یعنی شناخت یک اثر بدون شناخت ابزار آن امکان ندارد، یعنی اقل عوامل بعد از شرائط "ابزار" است و اگر ما بخواهیم ابزار را شناسایی کنیم، خود ابزار تقسیمات داخلی دارد. موضوعش، نوع دسته‌بندی نوعی موضوع آن، نوع آن، نوع ابزاری است، یعنی در بالای موضوع کلی می‌نویسید "اقتصاد". و بعد آن ساختارها و بعد از بخش خصوصی را می‌نویسید. این "اقتصاد، ساختارها، بخش خصوصی" می‌تواند در هر کدام از سه سطر، یا در بخش توصیفی، و یا در بخش تکلیفی، و یا در بخش ارزشی بیاید، اگر می‌تواند

در هر سه بخش بیاید پس نوع موضوع و نوع موادی که در اینجا، از زاویه‌ای که در اینجا داریم ابزارها را می‌سنجیم، غیر از نوعی است که بوسیله این ابزارها آن موضوع خاص عینی مورد دقت قرار می‌گیرد. در ابزار، تقسیم‌بندی مواد، لازم است. زیرا ابزار به تنهایی، منهای مطلق مواد، نمی‌تواند تقسیمات کافی داشته باشد.

س: پس در نوع دلالت چه لزومی دارد که ما معین کنیم که آیا این نص صحیح یا ظاهر و یا مضمّر است؟

ج: شما می‌خواهید چیزی را نسبت بدهید. وقتی بخواهید نسبت بدهید، نص، ظاهر، مضمّر - البته بجای "مضمّر" "مشعر" هم می‌شد نوشت. ولی "مشعر" به ارتکازات نزدیک نیست - لذا "نص و ظاهر و مضمّر" بزرگترین تقسیمات ابزاری است. یعنی مثلاً یک ماده با یک ادات و کیفیتی یک چیزی را بصورت قطعی تمام کرده است، در اینصورت می‌گوئید نص است، منصوص است. یک وقت می‌گوئید بصورت کامل تمام نکرده است، این به معنای "ظاهر" است. یک وقت می‌گوئید مشعر است و در یک سیاق مطلب را تمام می‌کند، می‌گوئیم "مضمّر" است. البته این تقسیم‌بندی بسیار بسیار کلی در ابزار است. روش ما این نبود که مباحث اوامر و نواهی را از یک طرف بیاوریم، مباحث الفاظ را از یک طرف و مباحثی که بخواهد دلالتی را تمام کند، در خصوصیات خاص جزئی آن بیاوریم. ولی دسته‌بندی بسیار بسیار کلی را، آورده‌ایم، یعنی در ابزار، دسته‌بندی کلی‌تر از این فکر نمی‌کنیم وجود داشته باشد. اینجا مواد ابزاری، غیر از مواد "اقتصاد، ساختار، خصوصی - سازی" است. این عام است. یعنی در "سیاست، فرهنگ، اقتصاد" بعنوان ابزار تخاطب مطرح است، در دلالت هم دسته‌بندی بسیار کلی ابزار را آورده‌ایم. البته اگر کار ما کار معقولی باشد، دسته‌بندی‌های دیگر ابزاری را هم می‌توان در اینجا ملاحظه کرد. در صورتی که کار را معقول ملاحظه بفرمایید، ممکن است در یک جا معنی "انتزاعی مفاهیم تکاملی" بیاید و ممکن است در جای دیگر دسته‌بندی‌های دیگری غیر از این مطرح شود ولی به نظر می‌آید کار در اینجا استنادی است و در سطح بسیار کلی ابزار را در اختیار داریم. نمی‌گوئیم بحث "ارتکازی، عقلی، عقلایی (که در علم اصول بکار گرفته‌ایم) را در آن بکار ببرید، بلکه سعی می‌کنیم که مرتباً به طرف ابزاری بودن میل پیدا کند.

مسئله تاکید هم در تحلیل ابزاری دخالت دارد، که از نظر مدیریتی حضرت امام (ره) بوسیله ادات تأکید یک جمله بیشتر نگفته، ولی آن یک جمله به حدی از نظر مواد و ابزارها و نحوه ادات تأکید شدید بوده است که [؟] یکجا تأکید خیلی شدید نیست، مثلاً فرموده که ملی گرایی کفر محض است و رئیس آن هم مسلم نبود، جمله تندی را بیان فرمود، آن تأکیدات زیادی داشته است. مسلماً از این تأکیدات زیاد ویا از تکرار زیاد می‌توانید آنرا [؟]. سه جمله‌ای که برای اینجا قرار داده شده بود عبارتند از "تأکید ادبی، تأکید معنوی، تأکید لفظی (تکراری)" پس "نوع متن، دلالت و تأکید" سه فعالیت است که می‌تواند ابزار یک مدیر را تجزیه کند. عرض کردم که اگر در مقام فلسفه ویا علم اصول بود چیز دیگری را قرار می‌دادیم ولی در اینجا چون پیرامون مدیریت صحبت می‌کنیم، این تقسیم‌بندی را ذکر کردیم و گفتیم که "ماده، صورت و سیاق" با همدیگر تأکید ادبی را تمام می‌کند. در تأکید معنوی به این صورت بیان نشده است ولیکن خصوصیات در کنارش ذکر شده است که آن را شدیداً تأکید می‌کند. تأکید تکراری هم اینگونه است که یک مطلب را - ولو با شدت ادبی نباشد - مرتباً در صحبت مطرح می‌کنند. این عمل مشعر به این مطلب است که آن مدیر یا آمر حساسیت خاصی نسبت به این مطلب داشته است.

س: مرتبه تحلیل لزوماً باید این سه قسمت را دارا باشد و اگر دارا نباشد به کارما نقص وارد می‌شود.

ج: اگر شما نتوانید ابزار را تحلیل کنید، نمی‌توانید استنادتان را به این لفظ نسبت بدهید. لذا باید با شاخصه‌هایی این الفاظ را تقسیم بندی کنید والا نسبت شما نسبت تخمینی تلقی می‌شود. در آنجا هم به این معنا نیست که هیچ نسبتی در دست شما نیست، دسته بندی نشده است.

س: آیا میزان و شدت تأکید در این قسمت موثر نیست؟

ج: آیا میزان را تکرار معنا می‌کنید؟

س: اولاً ممکن است در یکجا ۵ دفعه تکرار کرده باشند و در یکجا ۵۰ بار تکرار کرده باشند و در یکجا هم اصلاً تکرار نکرده باشند. اینها سه مرتبه تن مختلف هستند. ثانیاً در یکجا ممکن است تکرار وجود نداشته باشد، فقط شدت و ضعف در تأکید باشد. به عبارت دیگر در یکجا اصلاً تأکید وجود ندارد، در یکجا تأکید

کمی هست، یک جا هم تأکید، شدید آورده شده. آیا اینها در تحلیل دخالت دارد، یا نه؟ و اگر دخالت دارد به چه صورتی است؟

ج: طبیعی است که در آنجایی که تکرار را بیان می‌کنیم، برای آنجایی که، برای تکرار معین می‌کنید، مراحل را قائل می‌شوید. دسته بندی‌هایی دارید و برای حداقل تکرار، تعریفی قائل هستید. مثلاً اگر در طول ده سال، ده مرتبه، - یعنی سالی یک بار- تکرار نشده باشد، این به معنای تکرار تکرار نیست. ولی اگر شما شاخصه‌ای را بر حسب شرایط و موقعیت و تعداد قرار بدهید و ببینید که مثلاً، جنگ هشت سال بود و یک مسئله‌ای در طی ۸ سال، ۸ دفعه هم تکرار نشده است، مثلاً دو یا سه بار تکرار شده است، معلوم می‌شود که این مطلب حداقل در زمان جنگ لازم نیست. یعنی تکرار شما در شرایط شان نزولی آن ضرب می‌شود. اگر یک حداکثری هم تعریف می‌کنید، می‌گویید اگر مطلبی را ماهی یک بار تکرار کرده است که در طی ده سال، ۱۲۰ بار تکرار شده باشد، [...] این مطلب به این معناست که این کار بسیار مهم بوده است که همیشه در ذهن ایشان جا داشته است. این مطلب دقیقاً به معنی نزدیک شدن به سیاستهای ایشان است. یک مطلبی مستمراً در نظر هست و در هر ماه به گونه‌ای آنرا بیان کرده است. اگر یک حد وسطی را قرار بدهیم، به اینکه در طی ده سال، هر ساله در دو یا سه نوبت یادآور شده باشند، معنایش این است که گرچه یک استراتژی را اینگونه نمی‌شناسند، لکن لاقلاً یک سیاست قابل توجه در نظر ایشان است. اگر مربوط به یک موقعیت نبود، در همه موقعیتها متذکرمی شوند؛ مثلاً در جنگ، در صلح، قبل از جنگ، در دوران انقلاب، این مطلب به این معناست که حتماً این را یک محور استراتژیکمی دانند. یعنی از سیاست هم بالاتر است و سیاستها باید آن تنظیم شوند. پس حتماً باید برای تکرار طبقه‌بندی قائل شویم. تکراری که در مراحل مختلف صورت گرفته است و تعدادش هم زیاد است، استراتژی و محور سیاستها است. تکراری که فقط در یک دوره خاص است لکن مستمر است، تکراری است که سیاست مرحله‌ای را تمام می‌کند، و تکراری که در یک مرحله هم بسیار کم رنگ است، این حتماً مطلبی است که در حاشیه قرار می‌گیرد. البته در صورتی که این را بعنوان یک عامل ذکر کنید. گاهی ممکن است که تأکید، هم ادبی باشد، - یعنی با کلیه مواد و ابزارهایی که شدت را می-

رسانند - هم معنوی و هم تکرار را داشته باشد و علاوه بر اینها در تمام دورانها و مراحل هم وجود دارد. گاهی ممکن است بگوئید این مراحل را ندارد و تکرارش هم کم است، ولی آن یکباری هم که واقع شده است، با تکرار ادبی شدید بوده است. بنابراین در جدولی که طراحی می‌کنیم، باید وزن خاص هر کدام را مشخص کنیم. باید برای هر کدام از تاکید «ادبی، معنوی و تکراری» حداقل سه سطح با سه شاخصه تعریف کنیم. برای "نص، ظاهر، مضمّر" و "توصیفی، تکلیفی، ارزشی" هم باید همین کار را بکنیم. یعنی عبارت دیگر ما نه عنوان داریم که هر نه عنوان متناسب با خودشان باید در سه سطح عنوان شوند تا ۲۷ تا شود. س: اگر صلاح می‌دانید الان وارد این قسمت شویم و اگر نه یکبار تا آخر صفحه برویم و دوباره برگردیم و در جلسه آینده شاخصه‌هایش را بفرمائید. هر طور که خودتان می‌دانید عمل کنید.

ج: طبیعتاً این کاری پژوهشی است که باید موضوع بحث قرار گیرد و فرقی ندارد که بگوئیم حتماً باید سطح اول بیان شود و بعد سطح دوم را بگوئیم. توصیفی گاهی مربوط به عام‌ترین توصیف در سطح جهان است و موضوع بحث آن در زمینه اقتصاد است، اما می‌گوید اقتصادی که در آن به عالم آخرت توجه شده است با اقتصادی که خوض در دنیا هست. این مطلب به این معناست که دارد اقتصاد را در رابطه با جهان بیان می‌کند. گاهی اقتصاد را در رابطه با جهان معنا نمی‌کند، بلکه در رابطه با یک سطح پائین‌تر از جهان ذکر می‌کند، (یعنی توصیفی که درباره تاریخ هست)، و گاهی توصیفی را نسبت به جامعه ذکر می‌کند. وقتی که اینها را بیان می‌کند فکرمی‌کنم که "تکوینی، تاریخی، اجتماعی" برای "توصیف" خوب سه سطح است. بعد از این سه سطح که بزرگترین سطوح بخش توصیفی است، یک ضرب دیگری هم انجام می‌گیرد. حالا این توصیفی که انجام شده بستر تکلیف را معین کرده است؟ یعنی "دستوری" داده است، "ارزشی" را ذکر کرده است؟ یا اینکه ارزش را ذکر نکرده است؟ بلافاصله بعد از مسئله توصیف، می‌توان گفت که ابزارهایی هست که باید و نباید را معین می‌کند. این بایدها و نبایدها چه بصورت زمینه‌سازی اجتماعی باشد و چه بصورت فرمان باشد. بایدها، گاهی یک باید اساسی را بیان می‌کند، عبارت دیگر "نظام" می‌خواهد این «باید» را اصل قرار بدهد. گاهی نه، باید بمعنای بیان یک اساس نیست. به نظر من مستضعف‌گرا بودن - خواهان عدالت اجتماعی

بودن و منفعت عموم را بر منفعت یک قشر مقدم داشتن - یک باید اساسی است. ولی یک «بایدهایی» هم داریم که بایدهای اصولی هستند، که آن مطلب تمام شده و درون یک اساس، اصولی را هم قائل هستیم. گاهی هم مصداقی است. به نظر من تقسیم کردن "تکلیف بر اساس «اصول مصداق» خوب است. اما اینکه در اینجا توصیف را بنویسیم، تکوینی تاریخی، اجتماعی...

س: ما در مسند شاخصه دادن هستیم و افرادی که می‌خواهند این کار را انجام بدهند، خود این مسئله که باید و نباید تکلیف را معین می‌کند و یا خیلی وقتها در سیاق توصیف دارند می‌گویند، اما غرض آنها غرض بایدی است. یعنی لفظ "امری" و "باید" در کلامشان نیست، اما غرض از توصیف بعث می‌باشد. ما باید به گونه‌ای شاخصه بدهیم که در اینگونه موارد افرادی که می‌خواهند تحلیل کنند...

ج: آیا این را بصورت ارزشی تمام نمی‌کنند؟ یعنی وقتی شما ارزشها را تقسیم می‌کنید نباید اینگونه صحبت کنید؟ مثلاً شما وقتی «انّ الفجّار لفی سّجّین» را توصیف می‌کنید، دستوری نمی‌دهید، ولی دارید زجر و منع می‌کنید، یعنی می‌خواهید بگوئید که فاجر نباشید. اگر فاجر باشید "لفی سّجّین" در انتظار شماست.

س: یعنی ما تعریف مختصری می‌خواهیم که بتواند "توصیف، تکلیف، ارزش" را برای مراجعه کننده به متن از هم جدا کند. بگوئیم اگر الفاظ "باید و نباید" یا "حتماً انجام دهید و انجام ندهید" خلاصه سلب و ایجاب باشد مسلماً تکلیف است. توصیف و ارزش را چگونه جدا کنیم؟ شاخصه جدا کردن آنها چیست؟

ج: - حالا این مطلب را بعنوان یک احتمال می‌نویسیم و احتمالات دیگری هم که بذهن می‌آید را یاد داشت می‌کنیم - ، اگر ارزش بستر بعث و «زجر» را تنظیم می‌کند و نسبت به یک خطر نابودی اخطار می‌دهد و یا به کمال تامی ترغیب می‌کند، یعنی از جهت مقصد بلندترین زمان را دارد. اگر ما بیائیم ارزش را در کوتاه‌مدت، میان مدت و دراز مدت ملاحظه کنیم، یک ارزشهایی وجود دارد که در غایت و الغایات قابل ملاحظه است، می‌توانیم این ارزشها را ارزشهای بلند مدت بنامیم. و یک ارزشهای میان مدت را هم می‌توانیم در نظر بگیریم یعنی بمعنای ساده‌تر ارزش را روی هدف ببریم. ارزشهای میان مدت به این معناست که تهدید

به عذاب و زجر و ورود در رضوان و نعم نمی‌کند، لکن اموری را ذکر می‌کند که رعایت نکردن آنها موجب مبتلا شدن به مشکلات است. یک ارزشهای ساده‌ای را هم در نظر بگیریم که ترغیبی است که لازم می‌داند آنها انجام بگیرد، مثلاً "ارقوا اقلامکم" یعنی اسراف نکنید و قلم‌ها را ریز کنید. انضباط اینچنینی جزء مسائل کوتاه مدت است و ارزش آن هیچ وقت به اندازه جمله "من یک موی کوخ نشینان را با کاخ‌نشینان عوض نمی‌کنم" نیست. آن حرف یک حرف کوتاه مدت است. حالا آیا این سه تقسیمی که ما کردیم، از شاملترین سطح مکانی، "تکوینی، تاریخی، اجتماعی"؛ تکلیف‌ها و باید‌های "اساسی، اصولی، مصداقی" و "بلندمدت، میان‌مدت، کوتاه مدت". آیا در قبال اینها چیز دیگری را می‌توانیم تنظیم کنیم یا نه؟ به نظر می‌آید که در یک سیر این سه بخش را تنظیم کنیم و بعداً بازگردیم...

معنای "نص" در زبان فارسی یعنی "صریح". در تخاطب "صراحت" چه چیزی را دارد؟ صراحت، قطعیت، حتمیت اعلام موضع است. حالا اگر به لسان قطعیت نبود، قطعاً برای فهم شیب درست کرده‌است که ما به آن "ظاهر" می‌گوئیم. یک وقت هم چاقوب آن چه در توصیف و چه در تکلیف و چه در ارزش به حدی برای مستمع مشخص شده و قاطع است که اجازه هیچ‌گونه وارد شدن یا خارج شدن فرد دیگری را نمی‌دهد. به این "صراحت" و "نص" می‌گوئیم. ولی اگر اجازه می‌دهد که در حدود و شمول آن اجمال وجود داشته باشد، تخصیص بردار باشد، که یک دسته قابل خارج شدن باشد، توسعه بردار باشد تا بشود یک مقدار از اطلاق کلام را به آن اضافه کرد و قطعیت و حتمیت نباشد، بلکه یک میدان و یک بستر باشد که در آن بستر امکان تحرک هست. اینجا را "ظاهر" می‌گوئیم. اگر نه، اصلاً وجود یک بستر هم نیست، بلکه مشعر به یک خواسته باشد و اشعار می‌دارد و فرد باید با یک معونه نظری به آن برسد، حال این معونه نظری می‌تواند ادبی و بوسیله یک ضمیر باشد و یا می‌شود ترکیبی را درست کرده باشد و یا سیاقی را درست کرده باشد که مشعر به یک چیزی باشد، به آن "مضمّر" می‌گوئیم. حالا ما باید برای هر یک از قطعیت، بستر و مضمّر - که در مضمّر برای استناد به معونه نیاز دارد - سه بستر و بخش درست کنیم. قطعیت‌های بسیار بسیار خاص، یعنی اگر هم موضوع و هم فعل و هم فاعل و همه خصوصیاتش مشخص باشد و صراحت داشته باشد، مثلاً بگوید

هنگام صبح، این وقت خاص، این افراد، این کارها را بکنند و یا می‌گویند ایام معلومات، این مناسک و این افراد. در اینجا هم فعل و هم موضوع فعل و خصوصیات فاعل و شرایط مشخص است. بعبارت دیگر اگر هم شرایط زمانی و مکانی و هم مناسک و هم فاعل معین باشد که در چه شرایط مکانی و زمانی، چه فاعلی، چه کاری را باید انجام دهد. پس اگر شرایط، فعل و موضوع هر سه مشخص و معین شده باشد، قدرت ورود و خروج شیء را از بین می‌برد. چه توصیف باشد، مثلاً می‌گویند «لیله القدر خیر من الف شهرز که زمان «لیله القدر» مشخص است و خصوصیت خیر بودن آن را هم معین کرده است. خصوصیتی که بتواند توصیف را به نحو حتمیت و قطعیت انجام دهد و یا خصوصیتی که بتواند تکلیف و ارزش را مشخص کند. حالا اگر بعضی از این خصوصیات معین نباشد و اجمال داشته باشد، آیا معنی "ظهور" را می‌دهد یا نه؟ یعنی بوسیله معین نبودن شرایط، می‌شود. شرایط دیگر زمانی و مکانی را به آن اضافه کرد و یا از آن خارج کرد؟ بوسیله معین نبودن فاعل، می‌شود فاعلهایی را به آن اضافه کرد و یا فاعلهایی را از آن کم کرد؟ یا بوسیله معین نبودن موضوع فعل می‌توان چیزهایی را به آن اضافه و یا چیزهایی را از آن خارج کرد؟ این مسئله در مورد خود "توصیف و تکلیف و ارزش" قابل تصور است. اینها قسم اینها هستند، یعنی می‌توان اینها را در هم ضرب کرد. اگر این خصوصیات نسبت به هر یک از اینها قطعیت نداشت، پس در صورت قطعیت داشتن نسبت به اینها "نص" می‌شود. حالا آیا نص می‌شود و یا "مراحل نص" می‌شود؟ چیزی که مطلوب ما بود این بود که سه مرتبه از نص بودن را بیان کنیم. چیزی که بیان شد این است که این سه تا قابل ضرب هستند هم در نص و هم اجمالشان "ظهور" و هم ابهامشان مضمحل بودن را تمام می‌کند. یعنی این سه تا، ضرب در اینکه "وضوح" یا "اجمال" یا "ابهام" داشته باشد، می‌تواند نص و ظاهر و مضمحل را بیان کند. آیا می‌توانیم بگوئیم که اگر اینها را در این سه تا ضرب کنیم، مراحل مختلف آنرا می‌توانیم بدست می‌آوریم؟ یعنی گفت "صراحت، اجمال، اشعار (ابهام)" اگر در اینها ضرب شود ۹ وجه بیرون می‌آید. بعد بگوئیم چه چیزهایی، از نه-تایی که بدست می‌دهد، در نص ضروری است؟ یعنی نمی‌شود نص باشد، ولی آنرا نداشته باشد. مثلاً "ابهام، اجمال، صراحت" در موضوع باشد. آنوقت در اینجا دو فرض وجود دارد، یکی اینکه بگوئیم ما اینرا در

«شرائط، فعل، موضوع» ضرب می‌کنیم که ۹ تا بدست می‌آید. "ابهام شرائط، ابهام موضوع، ابهام فعل" و "اجمال شرائط س) شرایط را جدای از موضوع گرفته‌اید و فاعل را حذف کرده‌اید؟ ج) حالا بماند تا یک ترکیب دیگر را هم بگوئیم، اجمال موضوع، اجمال فعل" [در نوار بیان نمی‌شود ولی لازم به نظر می‌رسد] یک تقسیم دیگر این است که بیاییم خود "اجمال، ابهام، صراحت" را در برابر "نص و ظاهر و مضمّن" در خودشان ضرب کنیم یعنی در قدم اول "نص و ظاهر و مضمّن" را دو بار در هم ضرب کنیم و اینگونه بدست بیاید، اگر اینگونه بخواهیم عمل کنیم باید هر کدام از اینها را در سه سطح "انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی" تعریف کنیم یعنی بگوئیم انتزاع نص چیست؟ که برابر با صراحت تنها می‌شود.

آنوقت بگوئیم که در شکل مجموعه‌ای باید برای نص یک چیز ذکر کنیم و در شکل تکاملی‌اش یک مسئله دیگر را ذکر کنیم. اگر نسبت بین اموری را بهم دیگر ملاحظه کنیم حتماً "مجموعه" می‌شود، اگر در نص نسبت بین اموری و جهتی را ملاحظه کنیم "تکامل" می‌شود. تمام قواعد مجموعه انتزاعی و مجموعه تکاملی عیناً برای ظاهر و برای مضمّن نیز صادق است.

بسمه تعالی

مبانی نظام استناد توزینی

جلسه دوم

تاریخ: ۱۳۷۷/۳/۱۶

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: لوازم کار، تعاریف کلی، در کلیه عناوینی است که در کاربرگ‌ها تنظیم شده است. البته منظور از تعاریف کلی با حفظ ترتیب است. یعنی مثلاً این کاربرگ که روی آن "گروه پژوهشی کارشناسی اقتصادی" نوشته شده است خود این باید مورد دقت قرار گیرد، به اینکه مثلاً اگر بجای "گروه پژوهشی"، "گروه آموزشی" بود و یا هیچکدام از گروه آموزشی یا پژوهشی نبود، و مثلاً اطلاعات را از بانک اطلاعات جمع آوری کرده بودند یا از جای دیگری، آیا در این صورت‌ها باید عنوان خاص دیگری را به این کاربرگ‌ها اختصاص می‌دادیم؟ و یا نه، عنوان "پژوهشی" مخصوص کاربرگهائی است که فقط کار پژوهشی انجام می‌دهند؟

جواب سؤال این است که ما می‌خواهیم عنوان پژوهشگر، تحلیلگر و امثال اینها را بنویسیم، حالا این سؤال مطرح می‌شود که آیا به ظرف و ساختار کاربرگ هم ربطی دارد یا ندارد؟ حداقل یک علامت سؤال مهمی روی کاربرگ قابل تصور خواهد بود که البته بعداً باید به آن بپردازیم.

سؤال دیگر پیرامون کلمه "کارشناسی اقتصادی" است و اساساً این سؤال قابل طرح است که "کارشناسی اقتصادی" یعنی چه؟ آیا این کاربرگ برای بکارگیری شاخصه‌هایی در یک متن است تا "تدبیر" به صورت کارشناسانه بدست بیاید و استنباط شود، یا اینکه نام گروه، "گروه کارشناسی اقتصادی" است؟

یعنی هم در کلمه "گروه پژوهشی" و هم در کلمه "شناسی اقتصادی" این معنا باید رسا باشد که به صورت گروهی روی یک مطلب خاص کار می‌شود یا به صورت فردی، و همچنین مشخص شود که آیا احیاناً

می‌شود که این کاربرگ برای کارهای دیگر هم استفاده شود، یا اینکه این عنوان فقط مربوط به خود علمياتی است که در این جمع انجام می‌شود؟ این یکی از کارهایی است که باید انجام شود.

کار دیگری که باید صورت گیرد در رابطه با عنوان «کاربرگ طرح جامع استناد توزینی» در استخراج سیاستهای کلی نظام، از رهنمودهای «امام خمینی و مقام معظم رهبری» است.

خود این مطلب یک موضوع قابل توجهی است به اینکه ما باید یک طرح جامعی را برای نظام توزینی فرض کرده باشیم که این کاربرگ بتواند بخشی از آن‌ها را پاسخ‌گو باشد. حالا این مطلب ولو به صورت اجمالی در کدام قسمت این کاربرگ در نظر گرفته شده است و در کجای این کاربرگ قرار می‌گیرد؟ قبل و بعد آن باید در کاربرگ مشخص شود. عبارت دیگر مشخص شود که آیا «طرح جامع» عنوان خود این کاربرگ است یا اینکه نه خود این کاربرگ طرح جامع است و خود طرح جامع مطلب دیگری است. که یکی از مراحل آن «تجزیه، تحلیل، تدبیر» کردن است و از این کاربرگ استفاده می‌کند، یعنی باید مشخص شود که آیا این کاربرگ، کاربرگی در طرح جامع است یا اینکه این کاربرگ خودش طرح جامع است؟ بعد از ذکر این امور، باید «موضوع کلی، موضوع بخشی، موضوع موردی» مورد دقت قرار گیرد که معمولاً اگر تعریف کاربرگ مشخص شود تعریف اینها خیلی مشکل نیست. بعد از اینها اولویت‌های «تصویبی، تحلیلی، تدبیری» است. اولویت‌ها از چند جهت باید مورد دقت قرار گیرند، اولاً اینکه آیا اولویت‌ها دارای نظام هستند و یا دارای نظام نیستند، یعنی سه اولویت «تصویبی، تحلیلی، تدبیری» روی هم رفته قسیم همدیگر هستند و هر سه اینها به عنوان زیر مجموعه اولویت در یک طرف مجموعه نوشته می‌شوند و به عنوان سه مطلب مورد نیاز اولویت مطرح هستند. حالاسؤال این است که آیا این مطلب درست است؟ یا اینکه نه، اینها نمی‌توانند قسیم همدیگر باشند؟ البته این مطلب را به عنوان یک سؤال مطرح می‌کنم و به جوابش کاری ندارم، یعنی اگر ما می‌خواستیم براساس منطقی تعیین اولویت بکنیم باز هم به صورت «تصویبی، تحلیلی، تدبیری» می‌نوشتیم؟ یا مثلاً اولویت‌های توزینی، تحلیلی، با یک عنوان دیگر می‌نوشتیم؟ ما بر اساس چه مقسمی کار می‌کردیم؟ کلاً اینکه ما چه مقسمی اولویت‌ها را برای تصویب قرار می‌دهیم. که اقسام آن «تصویب یا تحلیل یا تدبیر»

باشد، آیا مقسم عینی است و یا نظری، و یا ارتباطی بین نظر و عین است؟ تا اینجا بحث قسمت اولیه سه برگ یا شناسنامه کلی آن تمام شد. که در درون آن تجزیه، تحلیل، تدبیر قرار دارد. پس یک تعاریفی به عنوان کلیات داشتیم و حالا وارد قسمت داخلی کاربرگ می‌شویم. در قسمت داخلی کاربرگ باید سه عملیات «تجزیه، تحلیل، تدبیر» تعریف شده باشد و در داخل «تجزیه» شرائط و نشانی مرجع هم باید به عنوان مقسم واقسام معین شود پس شرایط به تاریخ و موقعیت و مناسبت و مرجع به مأخذ و نشر و تاریخ نشر و نشانی هم به جلد و صفحه و سطر که اینها با زیر بخش‌هایشان باید معنای قسم و قسیم را پیدا کنند، پس ما یک نظامی شبیه ساختار درختی داریم که مرتباً هر مرتبه باید تعریف آن نسبت به درونش معین باشد. عمل تجزیه متن، باید با توجه به تعریفی که از تجزیه کرده‌اید انجام گیرد مثلاً معیار انجام یک تجزیه چیست؟ آیا باید یک مفهوم را تمام کند و یا به مقصد خاص رسیده باشد تا بگوئیم تجزیه صحیح است؟ آیا شاخصه غلط بودن یک تجزیه چیست؟

حالا به سراغ تحلیل می‌آییم، در تحلیل هم نوع متن، دلالت متن و تاکید مطرح است، باید روشن شود که آیا اینها سه قسمت یک تحلیل هستند؟ بعبارت دیگر آیا تحلیل می‌تواند به عنوان مقسم اینها قرار گیرد؟ نه اگر بخواهد مقسم اینها قرار بگیرد به چه صورتی باید عمل شود؟ بعد اقسام تکلیفی، ارزشی، توصیفی نص و ظاهر، مضمّر، ادبی، معنوی و تکراری به چه صورتی هستند. هر کدام از اینها باید تعریف داشته باشد. پس ما باید مجموعاً تعریف‌ها را تا آخر بیاوریم، بعد برای تعریف‌ها دوتا "جدول توزین" داشته باشیم. یک توزین مخصوص "تحلیل" و یک توزین مخصوص "تدبیر" صورت گیرد تا بتوانیم کدهایش را در جای مخصوص خودش قرار دهیم، حالا براساس یک جدولی باید همه خصوصیات تدبیر سیاست مشخص شود، مثلاً از ساده ترین مطلب باید بگوئیم که آیا جمله باید اخباری باشد با انشائی باشد؟ یک جمله باید به چه صورتی باشد که بتوانیم مفهوماً یا لفظاً لقب سیاست را با شاخصه‌هایی که داده شده از آن بخواهیم، مثلاً آیا در این کلمه صحیح است بگوئیم که برنامه توسعه باید در جهت فقرزدایی باشد. تدبیر این باید صورت گیرد؟ یا باید بنویسیم کلیه برنامه‌های دراز مدت باید براساس فقرزدایی باشد. یا اینکه باید گفته شود فقرزدایی محور

برنامه‌ریزی‌هاست. ما با چه خصوصیتی باید مطلب را بیان کنیم؟ بنابراین آیا وزن‌هایی را که به عبارت‌ها می‌دهیم باید سنگین‌تر باشد؟ مثلاً جمله را با کلمه باید شروع کنیم؟ آیا موضوع آن را باید توسعه قرار بدهیم و یا باید موضوع آن را برنامه قرار بدهیم؟ اگر بگوئیم برنامه‌های اقتصادی، منظور برنامه‌هایی خواهد بود که در هر چند سال عوض می‌شود. و اگر بگوئیم توسعه اقتصادی در این صورت چندین برنامه در آن جای می‌گیرد. اگر بگوئیم استراتژی نظام به این معناست که اصولاً همیشه در نظام قرار داشته باشد و این به اصطلاح خصوصیت آن است.

بنابراین آن چیزی که مطلوب ماست یک بار تعریف شدن و نظام تعریف داشتن است که به صورت ساختاردرختی در کلیه بخش‌هاست. یکبار غیر از تعریف شدن چیز دیگری هم مد نظر ما بود و آن هم اینکه باید شاخصی تطبیق تعریف را هم تا جزئی‌ترین اجزاء ارائه بدهیم، مثلاً از مجموعه الفاظ چه الفاظ خاصی دارید و چه خصوصیتی باید باشد تا افراد پس از آموزش دیدن بتوانند با آن کار کنند، شما یک مطلوب‌های دیگری دارید و می‌گوئید که از ۷۰۰ فیش بزرگ و از ۳۵۰۰ فیش متوسط و از ۲۱۰۰۰ فیش کوچک حتماً باید ۳۵ سیاست بیرون بیاید. خوب یک سیاست ممکن است در قالب یک متنی در دو یا سه جا قابل تکرار باشد. مثلاً یک متنی ممکن است جنبه ارزشی داشته باشد و ما به عنوان یک مطلب ارزشی روی آن دقت کنیم و به عنوان نص خاص بیاوریم و با یک دلیل دیگری بتوانیم آن را به عنوان مضمیر بیاوریم.

مهندس حسینی: می‌شود گفت که اگر تجزیه تا آخرین قسمت انجام شده بود این مشکل برطرف می

شد؟

ج) مهم این است که آیا حالا که ما تجزیه را در حد مطلوبمان انجام ندادیم و می‌خواهیم آن را کمتر بکنیم و آن را تا ۷۲۰ تقلیل بدهیم، چکار می‌توانیم بکنیم؟ آیا می‌توانیم حد مضمیرش را بیاوریم یا مضمیرش را در اینجا به صورت تکرار، علامت بزنیم؟ مثلاً ده یا بیست بار که "مضمیر" آمد معنای یک بار "صریح" را بدهد. این مطلب از جمله کارهایی است که باید روی کاربرگ‌ها انجام بگیرد.

بسمه تعالی

مبانی نظام استناد توزینی

جلسه سوم

تاریخ: ۱۳۷۷/۳/۱۶

آقای مهندس حسینی: در این جلسه چند سؤال را خدمت شما مطرح می‌کنیم، لطفاً پاسخ بفرمائید. اولین سؤال این است که وجود "اولویتها" چه تاثیری بر تدبیر سیاستها دارد؟ و همچنین بفرمائید تقسیم اولویت به سه دسته، چه مزایایی دارد؟

حجه السلام والمسلمین حسینی الهاشمی: اگر در بین سیاستها، اولویت وجود نداشته باشد و هیچگونه نظامی در بین سیاستها فرض نشود، آیا در عینیت امکان دارد که در "تخصیص" هیچ اولویتی لحاظ نکنیم؟ یا موضوع توجه به تخصیص، نظر داشتن به عینیت است که بدون اولویت محال است؟ وقتی که می‌گوئید در بین چند عامل باید نسبت وجود داشته باشد، به این معنا نیست که همه عوامل مساوی و یا کلی هستند. عبارت دیگر یک سری مسائل را در عینیت بعنوان عوامل متغیر می‌شناسیم که "متغیرها" از یک طرف باید همیشه مورد نظر ما باشند و از طرف دیگر باید ببینیم عینیت تا چه اندازه به ما اجازه می‌دهد که در ابتدای امر در متغیرهای اصلی تصرف کنیم. به هر حال این که در عینیت به چه چیزی باید دست زد و درجه اولویت آن چه میزان باید باشد، بر اساس الگوی تخصیص مشخص خواهد شد.

سیاست ناظر به عینیت، نمی‌تواند ناظر به اولویت نباشد (یعنی نسبت بین متغیر اصلی و مقدور عینی) و لذا حتماً باید اولویت‌بندی آنرا تنظیم کند. اما اینکه این مطلب تا چه اندازه ممکن است از کلام وجود امام (ره) یا مقام معظم رهبری، قابل اثبات باشد، بحث دیگری است که باید استنباط شود که از نظر ایشان چه چیزی

اولویت داشته است که از آن بعنوان "مستند تغییر" استفاده می‌شود و نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز بعنوان کارشناس اقتصادی در این راستا دخیل است.

(س) [مسئلاً مجمع تشخیص مصلحت می‌گوید اولویتها به سه دسته تقسیم می‌شوند] ۱ - اولویتهای تصویبی، که مجمع آن را معین می‌کند. ۲- اولویت تحلیلی، که منسوب به حضرت امام و مقام معظم رهبری است. که ما آنرا انجام می‌دهیم ۳- اولویت تدبیری، که منسوب به تعاریف و شاخصه‌های مجمع است.

(ج) یعنی شاخصه‌های مجمع، از نتیجه تحلیلهای شما از فرمایشات حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری مستند می‌شود. یعنی بین تحلیلهای شما و شاخصه‌های آنها باید نسبتی از اولویتها وجود داشته باشد. یعنی حرف شما این است که [مثلاً] به نظر کارشناسان، این فرمایشات رهبری اولویت دارد. اما اینکه درجه اولویت آن چگونه مشخص می‌شود؟ و آیا تدبیری که با این شاخصه‌ها بیاید این مطلب را تایید می‌کند یا نمی‌کند؟ (س) پس ما سه دسته اولویت‌بندی در پیش رو داریم. درحالی که در عمل و اجرا، حتماً یک اولویت باید به مدیران داده شود.

(ج) "اولویت تصویبی" برای "طرح" است، نه برای "اجرا". "اولویت تدبیر" برای اجرا است.

(س) آیا "اجرا" اولویت تدبیری است یا اولویت تحلیلی است؟

(ج) اولویت تحلیلی مستند است. فعلاً می‌گوئیم از نظر سند، این اولویت دارد.

(س) همانطور که از شاخصه‌هایی که داده‌اند [؟] پس نهایتاً "سیاست" باید با اولویت تدبیری طبقه‌بندی شود.

(ج) یعنی درعین حالی که بارم‌های آنها را حفظ می‌کنیم، طبقه‌بندی کل با اولویت تدبیری است.

(س) سؤال دیگر: برای تکامل کاربرد، آیا عنوان طرح جامع استنادتوزینی "درکنار" طبقه‌بندی موضوع و اولویتها "درست است؟ یا شاید بهترین باشد که درکنار موضوع و اولویت سه نوع کد ارتباطی ارتباط تجزیه‌ای، ارتباط ترکیبی (تحلیلی)، ارتباط تدبیری" را قراردهیم؟ البته منظور ما از ارتباط این است که اگر یک فیش چند جنبه داشته باشد، باید ازدو بعد یا سه بعد مورد "تجزیه، تحلیل، تدبیر" قرارگیرد. همچنین بعضی ازفیشها در چند کاربرد قرارگرفته است که می‌شود با کد ارتباطی جایگاه هریک از فیشها را مشخص می‌-

کرد. و همچنین ممکن است که یک سیاست چند بار ذکر شده باشد و تحلیلات و مستندات آن وجود داشته باشد که برای این مسئله می‌توان یک کد در نظر گرفت و ارتباط آنها را برقرار کرد. مثلاً در چند جا در رابطه با فقر و فقرزدایی صحبت شده و سیاست استخراج شده است و همه هم به یک مطلب اشاره دارد. البته امکان دارد بوسیله "کد موضوع" ارتباط تدبیری (کد سوم) برقرار شود. یعنی وقتی که ما می‌گوییم "امور اقتصادی، عدالت اجتماعی، فقر و فقرزدایی" در لیست جامعی که روی آن ۳۵ عنوان را زدیم و می‌خواهیم سیاستها را روی آن ثبت کنیم، مثلاً می‌نویسیم برگه ۷۰۰، ۳۱۵، ۳۱۰، یعنی ارتباط اینها از طریق کد موضوع برقرار می‌شود.

ج) یعنی طبقه‌بندی موضوعی شما باید بتواند ارتباط را برقرار کند. شما می‌توانید در بخشهای دیگر که می‌خواهید موضوع را تجزیه یا تحلیل کنید، ببینید آیا می‌توانید چنین ارتباطی را ملاحظه کنید یا خیر. والا به نظر بنده خود مسئله تمام است.

س) خود این بخش که یک سیاست ممکن است از چند بُعد مورد بررسی قرار بگیرد، یعنی لازم باشد که یک قسمت از صحیفه را کپی کنیم و....

ج) این کار به معنی متن تجزیه شده است، نه اینکه معنای سیاست باشد.

س) خود این متن تجزیه شده باید به چندین فیش تبدیل شود، یعنی کپی گرفته شود و روی چند برگه چسبانده شود، تا سیاستهای مختلف از آن استخراج شود.

ج) این کار به این معناست که با توجه به هر خصوصیت یاد شده‌ای در متن، می‌توانید زیر آن را برگه به این معنا که این تحلیل مربوط به این قسمت خاص است.

س) یعنی لازم نیست که با همین متن از بُعد دیگری [در جای دیگر تحلیل شده] ارتباط داشته باشد.

ج) چرا اینگونه است؟ یعنی اگر دستگاههای دلالتی و تدبیری شما درست عمل کنند، حاصل کار باید در کار برگ نوشته شده باشد [و نیازی به آن نخواهید داشت].

س) و همچنین اگر یک فیش گنجایش یک متن را نداشته باشد، ارتباطش را از طریق مثلاً شماره کاربرگ می‌توان برقرار کرد.

ج) اشکالی ندارد.

س) پس همین صورت فعلی کاربرگ را تایید می‌فرمایید؟

ج) فعلاً اشکال اساسی بر کاربرگ وارد نیست.

س) چه عنوان جامعی را می‌توانیم برای سه عنوان بالا در نظر بگیریم تا مشخص شود که این سخنان از حضرت امام (ره) است و موضوع و اولویت آن هم اینگونه است؟ آیا این مطلب باید جزو خصوصیات کاربرگ باشد یا جزو خصوصیات موضوع است؟

ج) این مطلب جزء خصوصیات کاربرگ است. کاربرگ شما با ۶ خصوصیت شناخته می‌شود.

س) البته اولویت به موضوع منتسب می‌شود، نه اینکه به برگه منتسب شود. یعنی اولویت موضوع را می‌رساند.

ج) یعنی تدبیر این موضوع این بارم را دارد.

س) یعنی این اولویت به موضوع منتسب می‌شود بعبارت دیگر نام موضوع و اولویت موضوع [ذکر می‌شود].

ج) اولویت "تدبیر" نسبت به موضوع [باید بیان شود].

س) نه، بعضی جاهها "تصویب" و بعضی جاهها تحلیل است. همیشه اولویت تدبیری نیست.

ج) تصویب آن به موضوع برمی‌گردد.

س) تحلیل آن هم به موضوع برمی‌گردد.

ج) نه، گاهی ممکن است تحلیل آن به دستور (یعنی فعل در رابطه با موضوع) برگردد. اولویت بندی [ممکن

است به سه صورت انجام گیرد] ۱- گاهی در رابطه با خود موضوع است ۲- و گاهی بلحاظ فعل است ۳-

و گاهی بوسیله فرمانی است که صادر می‌کنید.

س) به هر جهت این دو با هم سازگاری دارند. اما ربط قسمت بالای کاربرگ که طرح جامع را بیان می‌کند، با موضوع و تدبیر درباره موضوع مشخص نیست، در حالی که هر سه موضوع باید از یک مقوله باشند یا بشود حول یک محور آنها را هماهنگ کرد.

ج) پس در حقیقت در اینجا سه چیز نداریم.

س) یک باکس بزرگ داریم تحت عنوان "کاربرگ طرح جامع نظام استناد توزینی"....

ج) اینها عنوان دو بخشی است که زیرمجموعه آن هستند، نه اینکه خودش در عرض آنها باشند.

س) عنوان دو بخش است یا عنوان کل کاربرگ است؟

ج) عنوان دو بخش است. این سه تا روی هم باید...

س) یعنی کل این صفحه، کاربرگ است، نه آن دو باکس؟

ج) به نظر می‌آید که نام کلی کاربرگ در قسمت بالا تمام است. اینجا بحث ما درباره عملیات پژوهشی برای بدست آوردن قسمت‌های پائین تر است.

س) کاربرگ ما کدام است؟

ج) اگر ما سه کاربرگ داشتیم، در یک قسمت آن فقط این [عنوان کلی] را چاپ می‌کردیم و در [زیر بخش] آن، علائمی که در بخش تحلیل منشاء شده که "تجزیه، تحلیل و تدبیر" کنیم تا وزنهایی را بدست بیاوریم و بنویسیم. یعنی به نظر ما این برگه تا اینجای کار نام برگه است.

س) اگر کل برگه را کاربرگ قرار دهیم چه اشکالی پیش می‌آید؟

ج) یعنی یک قسمت کلیات و یک قسمت تفصیل است.

س) عیبی ندارد. می‌گوئیم کاربرگ یعنی برگه کار و عملیات.

ج) گاهی می‌گوئید "کاربرگ طرح جامع" و گاهی اینجا می‌شود "کاربرگ پژوهش".

س) اصلاً طرح جامع یعنی اینکه همه قسمت‌ها، از جمله قسمت پژوهش را داشته باشد.

ج) اگر این کاربرگ طرح جامع است، یک قسمت آن مربوط به بخش "کلیات طرح" است، یک بخش مربوط به "پژوهش تجزیه‌ای"، یک بخش آن "پژوهش تحلیلی" و یک بخش آن "پژوهش تدبیری" است. پس روی کاربرگ سه عملیات صورت می‌پذیرد که این سه کاری که انجام گرفته زیر بخش این کلیات است. مثل نام کتاب، که عنوان شامل است نه اینکه نام فصول کتاب باشد. چون طبیعی است نامی که برای کتاب انتخاب می‌شود جامعیت دارد و همه فصول را می‌پوشاند.

س) بالاتر از اینها، وقتی شماره برگه و عنوان گروه را ثبت کردیم، آیا اینها مشخصات...

ج) نام مؤلفین را می‌شود ذکر کرد.

س) مشخصات گروه و مشخصات کاربرگ است. یعنی در واقع استناد این کاربرگ به گروه و استناد آن به صفحات بعد و مسلسل آن می‌باشد. یعنی یک بخش کاربرگ جزء مشخصات خود کاربرگ است و یک جزء آن هم مشخصات گروه است و بخش پائین هم جزو مشخصات. یعنی بگویی بالاترین باکس مربوط به مشخصات کاربرگ است و وسط کاربرگ (سه باکس وسطی) مربوط به موضوع، و سه باکس پائینی مربوط به مشخصات "سیاست" می‌باشند. آیا می‌شود تجزیه را جزء مشخصات سیاست حساب کرد؟

ج) تجزیه، از ابتدا مربوط به کار پژوهشی شما است. از اینجا تا اینجا سه کار پژوهشی دارید که حاصل آن، این است.

س) سوال بعدی در رابطه با قسمت تجزیه است. آیا دانستن موقعیت و مناسبت، با قسمت تجزیه تناسب دارد و باید با آن ذکر شود یا مربوط به بخش تحلیل است؟ و اصلاً چه کارآمدی از آن، مدنظر ماست؟

ج) خصوصیات زمانی و مکانی دارید که زمان را به سه صورت "بزرگ، کوچک، خاص" می‌توانید ملاحظه کنید مثلاً شما تاریخ ۱۳۶۶ را به نام دوران غیبت دارید، که به این معناست که زمان را بصورت بسیار طولانی ملاحظه می‌کنید. یک وقت موقعیت زمانی قبل و بعد از پیروزی انقلاب را ملاحظه می‌کنید. که بمعنی دوران انقلاب است. و یک وقت تاریخ دقیقتری مثل ۸ صفر سال فلان با موضوع خاصی را در نظر می‌گیرید.

س) اینها چه کمکی به تجزیه می‌کنند؟ بحث بر سر چیستی اینها نیست، بحث بر این است که اینها چه کمکی به تجربه می‌کنند؟ عمل تجزیه و عمل تقطیع است؟

ج) تقطیع زمانی، یعنی معین کردن شرایط زمانی. عبارت دیگر می‌خواهید معین کنید که شرایط زمانی و شان نزول این صحبت چیست؟ همیشه شان نزول غیر از دلالت و زمینه آن است.

س) آیا این شان نزول برای تحلیل بدرد می‌خورد یا برای تجزیه؟

ج) شان نزول در تجزیه بیان می‌شود، نه اینکه برای تحلیل باشد. چون خود تجزیه هم برای تحلیل است.

س) برای قسمت تحلیل و تدبیر دو جدول ۲۷ تایی ساختم. حالاسؤال این است که آیا می‌توانیم از قسمت تجزیه متن، استفاده تحلیلی کنیم؟ آیا ذوقی است؟ مثلاً تحلیل گر، متن را می‌خواند و یک برداشتهای کلی را استنباط می‌کند.

ج) اگر اندازه تعریف‌های ۲۷ گانه کامل شود و شاخصه معین شود، بهتر می‌تواند تخمین بزند. لذا حتماً جدول گمانه‌زنی است، لکن جدول گمانه‌زنی به میزانی که بتواند عینی‌تر بشود، دقت آن بالاتر می‌رود.

س) بحث بر سر این که براساس این کاربرگ استدلال‌های ما مقنن می‌شود.

ج) نه، یعنی به نسبتی، نسبت تقریب افزایش پیدا می‌کند. منظور ما از مقنن شدن مثل مقنن شدن تعریف ریاضی نظری نیست، منظور ما ریاضی کاربردی است. یعنی اینکه نسبت تقریب پیدا می‌کند.

س) نسبت تقریب یعنی مثلاً اگر شخص دیگری آمد و ما این استدلال‌ها را برایش ارایه کردیم، او هم باید به همین نتیجه برسد. حالا خودمان چگونه به نتیجه می‌رسیم، در حالی که یک متن و یا صحبتی از حضرت امام (ره) را در اختیار داریم، حالا در دسته‌بندی که صورت می‌گیرد، ممکن است بنده با توجه به شرایط و نوع آن، یک نوع تحلیل و کلی‌گیری انجام دهم و همین متن را در دست آقای دیگری بدهند او به نتیجه دیگری برسد.

ج) این صحبت شما به این معنا است که شاخصه‌ای برای تحلیل نداریم و هرگاه شاخصه‌ای وجود نداشته باشد با همین مشکل مواجه می‌شویم.

س) در قسمت "منزلت" شاخصه عینی غیر از این تعاریفی است که مجمع داده است. چون بعد از آن باید "تدبیر سیاست" صورت بگیرد، یعنی وقت تحلیل هم شد...

ج) بصورت قاعده کلی عرض می‌کنم که تعاریف و شاخصه‌ها باید در همه جا بتوانند تطبیق را سریع کنند. اصلاً معنای داشتن تعریف این است که مطلب به ذوق و ادراک افراد مختلف واگذار نشود. معنای داشتن شاخصه هم این است که وسیله تطبیق داشته باشیم.

س) پس ما ۲ تا ۲۷ تا تعریف و ۲ تا ۲۷ تا شاخصه داریم. یعنی ۲ تا ۵۴ تا. یعنی ۱۰۸ تا تعریف، شاخصه را باید ارائه بدهیم تا کاربرگ ما مورد استفاده قرار بگیرد.

ج) البته آنها هم باید به همین میزان برآن تسلط داشته باشند.

س) سؤال دیگر این بود که ما شدت تاکید را چگونه می‌توانیم برسانیم؟ ما طبق تقسیم‌بندی‌هایی که در جدول انجام دادیم بیان می‌کنیم که نوع تأکید ادبی یا معنوی یا لفظی است. اما اینکه شدت تاکید به چه میزان است را چگونه بیان کنیم؟ مثلاً مشخص کنیم که آیا در طی بیست سال رهبری امام مثلاً یک مطلب دویست بار کمتر یا بیشتر بیان شده است؟

ج) این مسائل باید در تعریف شما معین شود. یعنی مثلاً اگر تاکید را که می‌گوییم ادبی، شامل چه الفظی می‌باشد و چه موضوعات و چه موادی باید در این تاکید ذکر شود. مثلاً بیان شود که در طول مدت دولت پهلوی این همه به اسلام اهانت نشد.

س) این در ظاهر لفظ هیچگونه تاکید ندارد ولی از تاکید بسیار بالاتر است. و لذا با چه شاخصه‌ای می‌توانیم بیان کنیم که آیا این لفظ تاکید دارد یا ندارد؟ و اینکه آیا تاکید آن ادبی یا لفظی یا معنوی است؟

ج) این حرف به این معناست که درجه منزلت حضرت نبی اکرم (ص) در چه درجه‌ای از منزلت هست؟ پس شما یکسری موضوعات ارزشی دارید که اگر این موضوعات ارزشی را (چه سلبی چه ایجابی) در کنار چیزی بیاوریم تاکید را می‌رساند.

س) شدت این وضع را به چه صورتی می‌توانیم برسانیم؟

ج) [۹] مثلاً می‌گوییم خدا ۶۴، پیغمبر ۳۲، امام معصوم ۱۶. یعنی باید مشخص کنیم که اگر در رابطه با کدامیک از اینها صحبتی بشود شخص کافر می‌شود، در رابطه با کدامیک اگر اهانت کنند، از شیعه بودن خارج می‌شوند. [۹]

س) مثلاً ممکن است یک جمله از حضرت امام (ره) وجود داشته باشد که در طی ده سال حکومت ۲۰۰ بار تکرار شده باشد.

ج) آن حرف از زاویه دیگر است. با این مطلب اشتباه نکنید. خود تکرار کردن هم درجاتی دارد. به این که آیا هر روز این مطلب را می‌فرمودند و یا هفته‌ای یک بار و یا همراه و الی آخر....
س) همین چند بار صحبت کردن را در کجای کاربرد ذکر کنیم. چون طبق این کاربرد ما فقط می‌نویسیم "تکرار".

ج) عرض کردم که تکرار وزن دارد، وقتی که در دستگاه خودمان می‌گوئیم ضرب می‌کنیم به این معناست که دارای وزن است.

س) وزن دارد، اما خود تکرار می‌تواند دوبار یا دویست بار صورت گیرد.

ج) عرض تمام نشده. اگر تاکیدات ما با وزن نباشد، نص و دلالت و مضمیر ما هم با وزن نباشد و متن ما هم وزن نداشته باشد، در این صورت موازنه [۹] مفروض ما این بوده که تمام اینها باید با قید وزن در نظر ما باشد، یعنی نوع نص آن، نص درجه ۱۶ یا ۳۲ یا ۴ یا ۲ یا ۱ است. نوع تاکید آن هم که مثلاً معنوی شده، درجه ۴ یا ۲ یا ۸ است و الی آخر. معنای بارم بندی همین مطلب است.

س) هریک از متن و دلالت و تاکید را به سه دسته تقسیم کردیم. اینها را درهم ضرب کردیم که ۲۷ را نتیجه داد. حالا آیا در این ۲۷ تا، انواع تاکیدهای ۱ بار، ۲ بار، ۳ بار،.....

ج) باید بتوانیم سقف‌های مشخصی را تعریف کنیم و بگوییم مثلاً از یک بار تا سی بار در سطح یک، از ۳۰ بار تا ۹۰ بار در سطح دو و از ۹۰ تا مثلاً ۱۰۰ بار در سطح سوم.